

خلق الساعه

خلق الساعه اندیشه ای است که براساس آن، حیات از منبعی غیر از ارگانسیمهای والد موجود و از لحاظ ژنتیکی مرتبط حاصل می گردد. علاوه بر این، دو تفسیر عمده آن با عنوان نازیست زایی یا ایجاد موجودات زنده از ماده غیرآلی و دگرزایی یا پیدایش موجودات زنده از ماده آلی، اعم از جاندار و بی جان، اما بدون شباهت یا پیوستگی ژنتیکی، تعریف خواهد شد.

بدون تردید، اندیشه خلق الساعه نخستین بار به واسطه این مشاهده عموماً غیردقیق مطرح گردید که چگونه برخی انواع «نازل» حیات در محیط هایی مانند خاک، آب و به ویژه مواد آلی در حال فساد پدیدار می گردند. این اندیشه از دیدگاه رایجی که ظاهراً تجربه روزمره آن را تأیید کرده است، فقط با بررسی اندکی وارد علم یونان باستان گردید. علی القاعده، متفکران باستانی مایل بودند انتشار تمام آن گونه های نباتی یا حیوانی را که دشواری تحقیق ایشان را از گذشته جنسی آنها بی خبر نگه داشته باشد، به این یا آن علت خودبه خودی نسبت دهند. تکوین حیوانات ارسطو وضعیت علم را در قرن چهارم پیش از میلاد منعکس ساخته است که می گفت انواع صدف ها، اسفنج ها، شپش ها، مگس ها، پشه ها و برخی از نباتات، مستقیماً از عناصر گوناگون آلی یا غیرآلی نشئت می گیرند. هرچند خلق الساعه به خوبی در نظریه علیت ارسطو قرار نمی گیرد، وی ترجیح می داد در مورد واقعیت آن تردید نکند بلکه آن را رویدادی «مبهم» بداند که از آن روی که خارج از فرآیندهای منظم طبیعت قرار می گیرد، کاملاً معقول است که مخلوقات «ناقص» ایجاد نماید. تاریخ طبیعی پلینی نشان می دهد که علم به این موضوع تا قرن اول میلادی پیشرفت چندانی نداشته است. این کتاب ما را مطلع می سازد که کرم ها و کرم های شب تاب از شبیم روی برگ های کلم، پشه خانگی از چوب مرطوب، لارو از گوشت در حال فساد، بید از لباسهای پشمی، ماهی کولی از کف دریا، موش از لای و لجن رودخانه و... زاده می شود. مکتوبات عمومی - در تمایز با مکتوبات علمی - که اعتقادات رایج تری را بیان می کنند، تعداد بیشتری از گونه ها را عرضه می کنند که زاده شدن آنها خودبه خودی انگاشته می شود و مواردی که شرح می دهد، اغلب خیال پردازانه تر هستند. از میان موارد مطلوبی که قادر به ایجاد زندگی تلقی می شدند، چوب، موی جانوران، آشغال، مدفوع، آب راکد، عرق خشک شده، کاغذ و جسدجانوران بزرگ بود که این رده آخر به ویژه الهام بخش برخی از خیالات عجیب و غریب در دوران باستان بود؛ مثلاً اینکه گندیدگی موجب تولید زنبورهای سرخ در لاشه اسب ها، زنبور و سرگین غلطان در الاغ. عقرب در کروکودیل، ملخ در استر و زنبور عسل در گاو می گردد. گاهی مهره داران هم به طریزی ناپذیرفتنی در میان این مخلوقات قرار می گرفتند، همان گونه که در این تصور دیده می شود که قورباغه از باران، و مار از مغز حرام انسان حاصل می گردد، دیده می شود! شواهد موجود نشان می دهد که، هرچند خلق الساعه در دوران یونانی - رومی به طور یکپارچه به عنوان اصلی طبیعی پذیرفته شده بود و در مورد بسیاری از گونه ها بدان متوسل می شدند، درباره موارد خاص یا شیوه عملی که فرض می شد به وقوع می پیوندند، توافق اندکی وجود داشت. چنین اندیشه ای، به واسطه خصلت خود، به ناگزیر می بایست دچار تغییر شکل و کاربردهای دلبخواهی شود.

روایت خاصی از خلق الساعه که در بلندمدت از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار می گردد، در سنتی نظری یافته می شود، که کیهان شناسان ایونی آغاز کردند و به تشکیل اولیه تمام موجودات زنده بر روی زمین می پرداخت. آناکسیماندر و آناکسیمنس تصور می کردند که در آغاز، هرگونه ای از لجن دریاها و نخستین و به واسطه عمل زندگی بخش گرما و هوا به وجود آمده است. این نظریه نازیست زایی نخست را امپدوکلس تعدیل کرد که می آموخت که تمام مخلوقات به تدریج از ترکیب اتفاق چهار عنصر تشکیل دهنده کل طبیعت، تکوین یافته اند. دیدگاههای مشابهی در مورد ظهور انسانها و جانوران از «شکم زمین»

یا از لجن اولیه گرم شده به وسیله خورشید در فلسفه اپیکور جایگاهی منطقی یافت. بدون تردید، لوکرتیوس آنگاه که در درباره طبیعت می سراید که «مادر زمین» بسیار پیش از این در حالی که تمام گونه های نباتی و حیوانی از جمله خود انسان را در جوانی خویش و بلاواسطه از گوهر خود آفریده بود- قدرت خلاقه ای که در سنین پیری و خستگی آن هنوز آثاری از ایجاد مشابه برخی اشکال نازل زندگی از آن باقی مانده بود- دقیقاً این وجه مهم از اتمیسم را خلاصه می کند.

هرچند، نظریه مبدأ ماتریالیستی برای تمام موجودات حمایت «تجربی» خود را از دیدگاههایی می گرفت که در آن زمان در مورد خلق الساعه بسیاری از گونه های موجود غالب بود، اما این باور گسترده و ساده دلانه در مورد خلق الساعه زیستی خود کمتر از آنکه نتیجه عادات فکری طبیعت گرایانه باشد، حاصل عادات فکری انیمیستی بود. به هر حال این در توافق با بی خبری نسبی باستانیان بود که تمام فرآیندهای طبیعت از قوانن اکید و یکنواخت تغییر فیزیکی تبعیت می کنند. بنابراین، اندیشه خلق الساعه منطقاً تا زمانی که به واسطه تحول علمی در قرن هفدهم طبیعت سرانجام از صفات انیمیستی و قوای اسرارآمیز خود عاری خواهد گردید و نظام روابط دقیقاً تعیین شده میان علت و معلول تلقی خواهد شد، مورد چالش قرار نخواهد گرفت.

خلق الساعه به رغم کاربردهای ضددینی آن رد اپیکورگرایی، با استقرار مسیحی با بی مهری خاصی روبرو نگردید. از آنجا که خلق الساعه را معمولاً امری طبیعی تلقی می کردند، آباء کلیسا به جای تقبیح آن به مثابه امری غیرمذهبی مایل بودند آن را با اهداف خود تطبیق دهند. مثلاً لاکتانتیوس آن را در اثبات توالد و تناسل غیرجنسی در طبیعت در مقابل مشرکانی ارائه کرد که در امکان طبیعی زایش از باکره تردید می نمودند. سن اگوستین که در شهر خدای او خلق الساعه به تبیینی تفسیری تبدیل گردیده، در «مسیحی سازی» آن نقش عمده ای داشت. وی بر آن بود که با اشاره به اینکه گنجاندن «نه مخلوقات بسیار کوچکی مانند موش و مارمولک و ملخ، سوسک، پشه و مگس و مانند آنها» در میان گونه های گردآمده در کشتی نوح غیرضروری بود به این داستان اعتبار بیشتری ببخشد، زیرا برای ماندگار ساختن تمام اشکال حیات پس از طوفان، «تیزی نبود که آن مخلوقاتی که بدون اتحاد دو جنس از اشیاء بی جان یا از فساد آنها زاده می شوند، در کشتی باشند». توسیع این مفهوم به اگوستین امکان داد تا به ایراد دیگری در مورد حقیقت تاریخی طوفان جواب دهد که توسط کسانی مطرح می گردید که درست در نمی یافتند که تبیین حیواناتی که در کشتی نوح از طوفان محافظت شدند چگونه می تواند توزیع بعدی آنها را در جزایر دوردست توضیح دهد. او از جمله شیوه هایی که ممکن بود این حیوانات به آن جزایر رسیده باشند، می گفت «آنها، مانند آفرینش نخست خود از خاک ایجاد شدند، آنگاه که خدا گفت: حیوانات زنده را از خاک آفریدم». بدین ترتیب، در تلفیق اگوستین، بین خلق الساعه نخستین تمام گونه ها و آموزه کتاب مقدس در باب آفرینش آنها به دست خدا تضاد اساسی وجود نداشت؛ برعکس، حکم خداوندی، در غیاب والدینی از پیش موجود، همتای مبدائی خودبه خودی بود. قرن ها بعد، توماس آکویناس نیز توانست در بنای جامع الاهیات مدرسی خود جایی برای خلق الساعه پیدا کند. در واقع، در دوران روشنگری و در شرایط فکری بسیار متفاوتی بود که تناقض نهان در معانی طبیعت گرایانه و مسطور در کتاب مقدس درباره خودبه خودی خلاقه با پیامدهای دوررس آن سرانجام آشکار گردید.